هو العلیم

تنافی اصالة الماهیة با آیتیّت آیات الهی

و شروع مبحث اشتراک مفهوم وجود

شرح منظومه جلسه هجدهم

(المقصد الاول فی امور العامة، الفریدة الأولی فی الوجود و العدم، غرر فی أصالة الوجود)

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم

تطبيق تتمه متن دليل ششم در اصالة الوجود

و لا توحيدُ فعلِ الله وكَلْمَتُه؛ لانّه على هذا لم يكن الصّوادر الّا الماهيّات المتخالفة الّتى لكلّ منها جواب عند السّؤال عنه بـ «ما هو»؟ و يقال فى حقّها: «أين المجرّد من المادّى و أين السماء من الأرض و أين الآنسان من الفرس؟» و هكذا. فاين وجه الله الواحد المشار إليه بقوله تعالى: ﴿فَأَىۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾.[1] و معلوم أنّ وجه الواحد واحد، و انّى كلمة «كن» الواحدة المدلول عليها بقوله تعالى: ﴿وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٞ﴾.[2]

[بخلاف ما إذا كان الوجود الذى يدور عليه

---

[1] سوره بقرة (٢)، آية ١١٥: ﴿هرجا كه رو بكنيد همان‌جا طرف خدا است.﴾

[2] سوره قمر (٥٤)، آية ٥٠: ﴿ارادهٔ ما نسبت به تكوين اشياء فقط يكى است.﴾

الوحدة بل هی عینه اصیلًا فإنّه یتوافق فیه المتخالفات و یتشارک فیه المتمایزات و هو الجهة النّورانیّة الّتی انطمس فیها الظلمات و هو کلمته و مشیّته و رحمته و غیرها من الصّفات الفعلیّة؛[1]]

[«(اگر وجود اعتباری باشد) توحید فعل و کلمه هم پیش نمی‌آید یعنی اینکه فعلِ خدا و کلمهٔ خدا واحد باشد؛ چون بنابراین فرض، افعال پروردگار فقط ماهیّات متخالفه‌ای هستند که در سؤال به «ما هو؟» باید از هریک از آنها جوابی داده شود. و در حقّشان گفته می‌شود که مجرّد چه ارتباطی به مادّی دارد؟ آسمان چه ارتباطی به زمین دارد؟ انسان چه ارتباطی به اسب دارد؟ و همچنین ماهیّات دیگر! پس وجه واحد خداوند که در آیه ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ به آن اشاره شده است کجا خواهد رفت؟ درحالی‌که معلوم است که وجه واحد باید واحد باشد. و کلمهٔ «کن» که واحد است و آیهٔ ﴿وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٞ﴾ بر آن دلالت می‌کند کجا می‌رود؟
به خلاف زمانی‌که وجود و حقیقتی که وحدت بر آن دوران داشته است بلکه وحدت عین او است اصیل باشد که در این‌صورت تمام متخالفات در آن با هم توافق دارند و تمام متمایزات در آن با هم تشارک دارند. و وجود جهت نورانی است که ظلمات در او محو و زائل می‌گردند و او کلمه و مشیّت و رحمت و غیر اینها از صفات فعلیّهٔ پروردگار است.»]

يُعْطَى اشْتِرَاكَهُ صُلُوحُ الْمَقْسَمِ *** كَذٰلِک اتِّحَادُ مَعْنَى الْعَدَمِ
وَ أَنَّهُ لَيْسَ اعْتِقَادُهُ ارْتَفَع *** إِذَا الْتَّعيُّنُ اعْتِقَادُهُ امْتَنَع
وَ أنّ كُلًّا آيَةُ الْجَلِيلِ *** وَ خَصْمُنَا قَدْ قَالَ بِالْتَّعْطِيلِ
[مِمَّا بِهِ أُيِّدَ الْإِدِّعَاءُ *** أَنْ جَعْلُهُ قَافِيَةً إِيطَاءُ[2]]

بحث راجع به اصالةالوجود بود که بنا بر مسلک اصالةالماهیه توالی فاسدهایی پیش می‌آید؛ توحید ذاتی از بین می‌رود، توحید صفاتی و افعالی هم از بین می‌روند.

معنای آیتیّت در آیهٔ ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾

مطلب دیگری که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند این است که آیتیّت همهٔ آیات الهی که نشان دهندهٔ آن وجود واحد بسیط و صادر اول و مبدأ اول هستند،

---

[1] شرح المنظومه، ج ۲، ص ۷۶.
[2] شرح المنظومة، ج۲، ص ۷۷.

از بین می‌رود. به جهت اینکه یک وقتی صحبت در این است که ما از یک مسئله‌ای پی به مسئلۀ دیگر ببریم یعنی منظور از

وَ فی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَةٌ *** تَدُلُّ عَلَی أنَّهُ وَاحِد[1]

---

[1] الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۷:

«این بیتی را که شیخنا ـ متَّعنا الله تعالی بطولِ بقائه ـ به شهرت نسبت داده است، از أبو عَتاهیّه شاعر معروف است. او أبو إسحق إسمعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان عینی که ولائش عنزی است می‌باشد. و ولادتش در ۱۳۰ ه.ق و وفاتش ۲۱۰ یا ۲۱۱ یا ۲۱۳ ه.ق و مدفنش در مقابل پل زیتون فروشان در قسمت مغرب بغداد بوده است. و از مقدّمین مولّدین محسوب است. وی در طبقه بَشّار و أبی نُواس و أمثالهما بوده است. در کوفه نشئت یافت و در بغداد ساکن شد. و از صَولی نقل است که او به مذهب شیعه زیدیّه تبریّه بوده است. روایت است که او روزی در دکّان صحّافی نشسته بود. کتابی را از وی گرفت و بالبداهه در پشت آن نوشت:

ألا إنَّنا کُلَّنا بآئدُ *** و أیُّ بنی ءادمَ خالدُ
و بَدؤُهُم کان مِن ربِّهم *** و کلٌّ إلی ربِّه عآئدُ
فیا عجبًا کیف یُعصَی الإلـ *** ـهُ أم کیف یجحَده الجاحدُ
و للّه فی کلِّ تحریکةٍ *** و فی کلِّ تسکینةٍ شاهدُ
و فی کلِّ شَیْءٍ لهُ ءَایةٌ *** تدلُّ علی أنّه الواحدُ

و در نسخه‌ای این‌طور است: «تدلُّ علی أنّه واحدُ». چون شاعر مشهور شیعی أبونواس از آنجا عبور کرد و آن ابیات را دید، پرسید: از آنِ کیست؟ گفتند: از أبو العَتاهیّه. گفت: من دوست داشتم اینها از من بوده باشد در مقابل جمیع اشعاری را که سروده‌ام.

و صاحب أغانی روایت کرده است که أبو العتاهیّه را زندیق شمرده‌اند. روزی او نزد خلیل بن أسد نوجشانی آمد و گفت: مردم معتقدند که من زندیق هستم؛ قسم به خدا دین من غیر از توحید نیست. وی به او گفت: تو در این‌باره چیزی بگو تا ما آن را از ناحیه تو برای مردم بازگو کنیم. او این اشعار را بداهةً سرود.

أقول: بر شخص بحّاث خبیر مختفی نیست که رَمْی به زندقه و کفر یا غلوّ و ما أشبه ذلک در اغلب مردم ناشی از حقد و حسد است که از ناحیه دشمنان و مغرضین و مخالفین در مذهب و عقیده بالاخصّ درباره شاعر شیعی یا عالم دینی یا عارف الهی صورت می‌پذیرد.»

این است؟! که در این‌صورت اصلاً معنا ندارد که جهت و حیثیّت آیتیّت در او لحاظ شده باشد. من وقتی که در اینجا نشسته‌ام و صحبت می‌کنم دلیل بر این است که یک عدّه‌ای در اینجا مستمع هستند، و این صرفاً یک علامتی است. آیا آیتیّت ما نسبت به پروردگار از این باب است که فقط یک مثال و شبحی است؟! از این باب که بنا چون بدون بنّا و معمار نمی‌شود پس این عالم هم یک معمار و بنّائی دارد. اگر معنای آیتیّت به این قسم باشد، در این‌صورت دیگر آیتیّت معنا ندارد.

بلکه آیتیّتی که در این عبارت لحاظ شده است و همین‌طور در قرآن: ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾[1]، آیتیّتی است که معلول نسبت به علّت دارد و تا بین معلول و علّت سنخیّتی نباشد آیتیّت معنا ندارد.

می‌گوید: به هرچه بنگرم رخ دلدار همی بینم؛[2]

---

[1] سوره البقرة (۲)، آیهٔ ۱۱۵: ﴿هرجا که رو بکنید همان‌جا طرف خدا است.﴾

[2] دیوان اوحدی، غزل شماره ۷۴۹:

در هرچه دیده‌ام تو پدیدار بوده‌ای *** ای کم نموده رخ، که چه بسیار بوده‌ای

معنایش حذف تعیّنی است که به‌واسطهٔ حذف آن تعیّن و استقلال و به‌عبارت‌دیگر کنارگذاشتن خصوصیّت آن هویّت خارجی، وجود مبدأ أولیٰ و وجود منبسط، خودش را نشان می‌دهد. مسئله این است.

و اگر اشتراکی بین آن وجوه و ذی‌الوجوه وجود نداشته باشد دیگر معنا ندارد که وجه بیاید و آن ذوالوجه را ارائه بدهد. ماهیّات ـ که متخالفات بالذّات هستند ـ سنخیّتی نسبت به هم ندارند تا یکی از آنها بخواهد حکایت از دیگری بکند؛ ماهیّت حجر نمی‌تواند حکایت از شجر بکند، اگر ماهیّت حجر بخواهد حکایت از أرض کند باید سنخیّتی بین أرض و حجر باشد؛ یعنی أرض باید ریشهٔ حجر باشد. به‌عبارت‌دیگر باید آن ذرّاتی که حجر را تشکیل می‌دهند همان ذرّاتی باشند که أرض را تشکیل می‌دهند، منتها آن ذرّات در اثر به‌هم پیوستگی و تراکم به صورتی درمی‌آیند که یک تعیّن ممتازی از بقیّهٔ تعیّنات به خود می‌گیرند و یک هویّت مختصّ به خودی از سایر هویّات خارجیّه به خود می‌گیرند و روی این اساس از خاک و تراب متمایز می‌شوند.

اما اگر همین ذرّات را باز کنید همان خاک و تراب است و فرقی نمی‌کنند. لذا سنگ می‌تواند حکایت از أرضیّت و کرهٔ خاکی کند، اما معنا ندارد که سنگ بخواهد حکایت از شجر کند، امکان ندارد که این‌طور حکایتی کند. امکان ندارد که شجر حکایت از حجر کند چون سنخیّتی وجود ندارد.

اشکال در رابطه علت و معلول بنا بر قول به اصالت ماهیت

پس جهت آیتیّت و حکایی در این قضیّه با توجه به اصالةالماهیه دیگر منتفی می‌شود، چون پروردگار متعال از دو حال خارج نیست:

در پروردگار متعال قائل به اصالة وجود هستیم و ماهیّت را در او اعتباری می‌دانیم یعنی برای او ماهیّتی لحاظ نمی‌کنیم ـ که خیلی از قائلین به اصالةالماهیه هم قائل به این مسئله هستند ـ در این‌صورت وقتی که اصل و حقیقت و هویّت پروردگار وجود باشد و ماهیّتی در کار نباشد، چگونه ماهیّت که با وجود از دو سنخه است می‌تواند حکایت از وجود بکند؟!

آیا ماهیّت هیچ‌گاه شما را به وجود دلالت کرده است؟ آیا هیچ‌گاه تصوّر ذهنی شما از یک چیستی و

ماهیّتی شما را دلالت بر وجود او در خارج می‌کند؟ ابداً! اگر شما هزار ماهیّت از ماهیّات را هم در ذهن بیاورید، هیچ‌کدام از آنها دلالت بر وجود خارجی نمی‌کند؛ چه آن ماهیّاتی که در خارج تحقّق داشته باشند و چه ماهیّات فرضی و خیالی انیاب و اغوال باشند. هیچ‌کدام حکایت از وجود خارجی نمی‌کنند.

همان‌طور که این مسئله در مورد ماهیّات ذهنیّه و خارجیّه هست، همین‌طور عدم ارتباط بین ماهیّات و بین مبدأ أولیٰ هم به این قضیّه روشن می‌شود. و اگر قرار بر این باشد که ما آن مبدأ أولیٰ را ماهیّت بدانیم، در این‌صورت باز قضیّه به همین حالت خود باقی است چون سنخیّت بین ماهیّات معنا ندارد. پس این ماهیّت از مبدأ أولیٰ ـ که صادر او است ـ حکایت نخواهد کرد. درحالی‌که ما در قرآن داریم: ﴿فَأَیۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾؛ وجه خدا در هرجا و در هر نقطه‌ای هست.

نگاه یکسان عارف نسبت به همهٔ موجودات

از اینجا می‌توانیم استفاده کنیم که:

عارف وقتی که به اشیاء نگاه می‌کند تمام را وجه خدا می‌بیند؛ عارف وقتی که به انسان‌ها نگاه می‌کند

همه را وجه خدا می‌بیند؛ کوچک و بزرگ، در نزد او یکسان هستند. برای یک عارف، کوچک معنا ندارد! بزرگ معنا ندارد! نظر او به صغیر همانند نظر او به کبیر است و التفات او به یک بچه همان‌طوری است که به یک بزرگ التفات می‌کند؛ چون همهٔ تشخّصات و تعیّنات و حیثیات، اعدام هستند و لامیز بین الاعدام.

پس بنابراین همان حقیقت هستی که در صغیر است بعینه همان است که در کبیر است و همان جنبهٔ ربطی که یک شخص بزرگ با پروردگار دارد و ظهور پروردگار است، همان جهت در صغیر است. حالا شما می‌خواهید بگویید که ظهور در یکی کمتر است و در یکی بیشتر است، تجلّی در یکی بالاتر و قوی‌تر است و در یکی پایین‌تر است، این یک مسئله‌ای است اما آن جهت ربطی درهرحال محفوظ است.

پس عارف وقتی نگاه به یک بچه می‌کند، نگاه می‌کند به اینکه این وجودِ نازله و پایین آمدهٔ پروردگار است. حالا آن وجودی که پایین آمده خود دارای مراتب و اختلاف است.

این جهت عملی و عرفان عملی این مسئله است و مرحوم حاجی توالی فاسدهایی بر این مترتّب می‌کنند و مبحث اصالت وجود به این واسطه تمام می‌شود.

اشتراک مفهوم وجود

غُرَرٌ فِی إشْتِرَاکِ الْوُجُود

يُعْطَى اشْتِرَاكَهُ صُلُوحُ الْمَقْسَمِ *** كَذٰلِک اتِّحَادُ مَعْنَى الْعَدَمِ
وَ أَنَّهُ لَيْسَ اعْتِقَادُهُ ارْتَفَع *** إذَا الْتَّعيُّنُ اعْتِقَادُهُ امْتَنَع
وَ أنّ كُلًّا آيَةُ الْجَلِيلِ *** وَ خَصْمُنَا قَدْ قَالَ بِالْتَّعْطِيلِ

مطلب دیگری که در این جا مطرح می‌شود مسئلهٔ اشتراک مفهوم وجود است، که آیا مفهوم وجود مشترک لفظی است یا مشترک معنوی؟

ریشه و منشأ این بحث ـ آن‌طوری‌که سابق دیده بودم ـ از زمان متکلّمین نشئت گرفته است؛ چون این مطلب برای افرادی که وارد به مسائل فلسفی نیستند یک مطلب خیلی مستبعدی است که چطور ممکن است ما این مفهوم وجود را هم بر پروردگار متعال ـ که عین وجود و حقیقت وجود است ـ اطلاق کنیم و هم آن مفهوم را بدون کم و زیاد به مخلوقات او اطلاق کنیم؟!

من در یک مجلسی بودم که شخص سیدی از

همین آقایان مشهدی و مخالف فلسفه هم نشسته بود. این شخص ـ که خودش هم منبری است ـ خیلی با حرارت و اطمینان و جدیّت ـ به‌طوری‌که رگهای گردنش بیرون زده بود ـ می‌گفت که آقا، این فلاسفه چه می‌گویند؟! اینها به خدا می‌گویند موجود، آن وقت به این (اشاره می‌کرد به کبریت کوچکی که جلویش بود) هم می‌گویند موجود؟! عجیب است!

پس این کبریت چه چیزی است؟! به این بگوییم معدوم؟! یعنی ایشان بدیهی‌ترین مسئله از مسائل منطقی ـ که مسئلهٔ تشکیک و اشتراک معنوی وجود است ـ را نفهمیده است.

خب شبهه را در اینجا هم ببرید که اگر شما قائل به تشکیک بشوید به نور خورشید نور می‌گویید و به نور یک لامپ کوچک هم نور می‌گویید! حالا چون خدا خیلی در نزد اینها بزرگ است نمی‌توانند این مسئله را در آنجا تحلیل کنند اما در مورد خورشید می‌گویند که این مسئله اشکال ندارد و ما به خورشیدِ به آن عظمت اطلاق نور می‌کنیم و به این لامپ هم

اطلاق نور می‌کنیم؛ و این برای آنها مستبعد نیست!

مفاهیم مشترک بین باری و مخلوقات

صحبت در این است که ما گاهی یک مفاهیمی داریم که سعهٔ آنها ممکن است از مفهوم باری هم وسیع‌تر باشد و از نقطه‌نظر اطلاق، هم شامل مصداق باری بشود و هم مصداق مخلوقات.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم علّت است. «علّت» یک مفهومی است که هم شامل وجود پرودگار می‌شود و هم شامل وجود غیر پروردگار از صوادر أولیٰ و ثوانی و ثوالث و امثال‌ذلک، همین‌طور بیایید پایین! «علت» یک مفهوم عام است.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم واجب است. واجب هم به پروردگار اطلاق می‌شود و هم به غیر پروردگار. البتّه واجب بالذّات فقط اختصاص به پروردگار دارد.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم موجود است. حضرت سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: «**أُناجيكَ يا مَوْجُوداً فی كُلِّ مَكانٍ ..**»؛[1] که یکی از آن مطالبی که خیلی

---

[1] معاد شناسی ج ۴، ص ۲۸۴:

مسئلهٔ وحدت حقّهٔ حقیقیّهٔ وجودیّه را می‌رساند همین است.

تلمیذ: آیا در مسئلهٔ وحدت حقّهٔ حقیقیّه، مفاهیم موجودات سر جای خودشان محفوظ هستند ولی وحدت دارند؟

استاد: بحث ما الآن در مورد تشکیک و تشخّص در وجود نیست تا شما بخواهید این مسئله را مطرح کنید. بحث ما یک وقتی راجع به اصل حقیقت وجود است که مسئله وحدت وجود را باید در آنجا مطرح کنیم. البتّه این مسئلهٔ اشتراک در وجود، ما را به آنجا می‌کشاند یعنی زیر بنای مسئلهٔ وحدت وجود، همین مسئلهٔ اشتراک مفهوم وجود است؛ که اگر ما اشتراک لفظی را بخواهیم بپذیریم دیگر نمی‌توانیم مسئلهٔ وحدت وجود را قبول کنیم. باید اشتراک معنوی در

«این فقره، صدر دعاء حزین است که شیخ در مصباح المتهجّد طبع سنگی، ص ۱۱۶ در ضمن ادعیه بعد از نماز وتر آورده است و تا آخرش بسیار مضامین عالی و بکری در مناجات دارد: «من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی موجود هستی!»
معلوم است که مکان، ظرفِ وجود خدا نیست؛ بلکه مراد همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی معیّت دارد و حقیقت و باطن آن است.»

وجود را بپذیریم و این تعیّنات را منافی با آن اصل حقیقت وجود ندانیم؛ که بعداً عرض می‌کنیم به چه نحوی است.

در اینجا «موجود» یک معنا است؛ که شما هم موجود را به پروردگار اطلاق می‌کنید و هم به چراغ و این فرش و این کتاب و دفتر اطلاق می‌کنید. یکی از آن مفاهیم، مفهوم وجود است؛ «وجود» یک معنایی است که اعمّ است از مصداقیّت نسبت به پروردگار و نسبت به بقیّه.

به‌طورکلّی مفاهیم اعمّ هستند؛ البتّه ما از نقطه‌نظر مصداق بحث می‌کنیم و الاّ از نقطه‌نظر مفهوم قبلاً عرض کردیم که هر مفهومی را که شما در نظر بگیرید یک معنای عامّی دارد؛ و لو جزئی هم باشد باز یک معنای عامّی دارد، و در این‌صورت آن معنای عام فقط یک تصویر ذهنی است. اما از نقطه‌نظر مصداقی ممکن است که بعضی از مفاهیم مصداقشان اعم باشد و گسترش داشته باشد.

اشتراک لفظی وجود و نقد آن

مسئلهٔ اشتراک در حقیقت و مفهوم وجود از این قضیّه ناشی می‌شود که چون متکلّمین و عموم مردم

بین وجود پروردگار و وجود غیر پروردگار از نقطه نظر حقیقت نتوانسته‌اند واقعیّت آن را بیابند، لذا برای پروردگار یک وجود وسیع و بزرگ و کبیری درست کرده‌اند و آن را در عالم هُورقلیا یا هَوَرقلیا یا هِوَرقلیا انداخته‌اند[1] و بقیّهٔ مخلوقات را هم از نقطه‌نظر حقیقت وجود در یک عالم دیگر انداخته‌اند و بین این دو پرده انداخته‌اند و نتوانسته‌اند یک مفهوم را که بر مخلوق حمل می‌کنند بر پروردگار هم همان را حمل کنند.

روی این حساب قائل شده‌اند بر اینکه مسئلهٔ وجود، اشتراک لفظی است نه اشتراک معنوی. همچون مسئلهٔ علم، اراده، قدرت و سایر صفاتی که ما در مخلوقات ملاحظه می‌کنیم که اصلاً آن صفت

---

[1] مطلع انوار، ج ۵، ص ۲۴۸:
راجع به کلمه «هورقلیا» در صفحه ۲۲۹۱ از پاورقی برهان قاطع (طبع دکتر معین) گوید:
این کلمه را هُوْرْقَلیا و هُوْرْقِلیا و هُوَرْقِلیا خوانده‌اند، و أصَحّ آن هُوَرْقَلْیا است و کلمه یونانی است؛ به معنی تشعشع بخار است.
نخستین کسی که در اسلام این کلمه را به کار برده است شیخ اشراق در حکمت اشراق است؛ وی گوید:
"و قد یصعَدون إلی السماء مع أبدان فیلتَصِقونَ ببعض الساده العلَویه؛ و هذه أحکامُ الإقلیم الثامن الذی فیه جابَلق و جابَرص و هورقلیا ذاتُ العجائب."

در پروردگار یک معنای دیگری دارد. چرا معنای دیگری دارد؟ چون سنخهٔ وجود پروردگار غیر از سنخهٔ ما است. پس اوصافی که در مخلوق است نباید در پروردگار باشند.

تعطیل، لازمهٔ اشتراک لفظی وجود

از آنها سؤال می‌کنیم: آیا همان‌طور که ما علم داریم، خدا هم علم دارد؟ می‌گویند: بله! آنها هم نمی‌گویند که خدا جهل دارد، ولی می‌گویند که ما نمی‌دانیم علم او چگونه است. از آنها سؤال می‌کنیم: آیا همان‌طور که ما قدرت داریم، پروردگار هم قدرت دارد؟ می‌گویند: بله، ولی ما نمی‌دانیم که قدرت او نمی‌دانیم [چگونه است!] و هَلُمَّ جَرّاً.

پس بنابراین بنا بر اعتقاد مرحوم حاجی این آقایان که قائل به اشتراک لفظی شده‌اند، دربارهٔ پروردگار قائل به تعطیل هستند؛ یعنی به‌طورکلّی ذهن ما هیچ‌گونه راهی به اوصاف پروردگار ندارد و خصوصیّات را در آنجا نمی‌شناسد و یک معنای مبهم از پروردگار را تصویر کرده است. این مسئله مربوط می‌شود به اشتراک لفظی در وجود.

معنای اشتراک لفظی و معنوی وجود

همین قضیّه را در وجود هم آورده‌اند یعنی همان‌طوری‌که در صفات این مسئله را مطرح کرده‌اند، در وجود هم این مسئله را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که وجود در ما یک معنا دارد و همان وجود در پروردگار، به معنای دیگری است. نه‌اینکه حقیقت آن یک قسم است و آن حقیقت او یک قسم دیگر است، بلکه اصلاً خود مفهوم وجود ـ که آن را می‌فهمیم ـ یک معنایی است که در ما به یک سنخیّتی است و در پروردگار به یک سنخیّت دیگری است.

البتّه آنچه را که ما به عنوان وجود یعنی «و»، «ج»، «و»، «د» به پروردگار نسبت می‌دهیم که آن را مفهوم در نظر می‌گیریم، از نقطه‌نظر انطباق با خارج باید هویّت خارجی آن هم تفاوت داشته باشد. لذا اگر در جایی دیدید ـ نمی‌دانم آن را کجا دیدم؟! ـ که بحث در اینجا فقط یک بحث مفهومی است و منظور واقعیّت خارجی نیست،[1] قاعدتاً مسئله نباید این‌طور باشد. آقایانی که قائل به اشتراک معنوی وجود هستند، خود هویّتهای خارجی را یکی می‌دانند؛

---

[1] شرح منظومه شهید مطهّری، بحث اشتراک معنوی وجود.

یعنی ما از نقطه‌نظر هویّت خارجی وجود، یک خمیرمایه و یک سرمایه داریم که آن خمیرمایه در پروردگار شدیدتر است و همان خمیرمایه، مایه‌ای است که بقیّهٔ خلایق را درست می‌کند؛ قضیّه این‌طور است.

آقایانی که قائل به اشتراک لفظی وجود هستند می‌گویند که اصلاً آن خمیرمایهٔ در موجودات، تفاوت پیدا می‌کند. می‌گویند ما قائل به اصالةالوجود هستیم ولی آن خمیرمایهٔ در موجودات، یک سنخ است و خمیرمایهٔ وجود پروردگار، یک سنخهٔ دیگری است.

ذکر امثله برای اشتراک لفظی و معنوی وجود

به‌عبارت‌دیگر در اشتراک معنوی می‌توانیم به آب مثال بزنیم و در اشتراک لفظی می‌توانیم به آب و سرکه مثال بزنیم. آب و سرکه هر دو مایع هستند ولی آب، مایع است و این خصوصیّت را دارد و آن سرکه، مایع است اما خصوصیّات دیگری دارد. سرکه و آب هیچ ربطی به همدیگر ندارند گرچه به هر دوی آنها اطلاق مایع می‌شود ولی حقیقت این میعان و وجود خارجی آنها با هم تفاوت می‌کند.

این مسئله، اصل و اختلاف بین قائلین به اشتراک معنوی وجود و قائلین به اشتراک لفظی وجود است. قائلین به اشتراک لفظی، آن هویّت خارجی را هم متفاوت می‌دانند؛ که البتّه اگر مسئله را این‌طور بدانیم، تسلسل پیش می‌آید که إن‌شاءالله می‌ماند برای فردا.

به‌طورکلّی مسئلهٔ ما فقط یک مسئلهٔ مفهومی نیست بلکه مسئلهٔ ما مفهومی است که حکایت از آن هویّت خارجی می‌کند. اینها نمی‌گویند که ما فقط یک دعوای لفظی داریم بلکه اینها آمده‌اند و واقعیّت خارجی را به دو قسم تقسیم کرده‌اند. قائلین به اشتراک لفظی می‌گویند که لفظ وجود همچون لفظ شیر است که در فارسی به سه معنا اطلاق می‌شود: شیر بیابان، شیر خوردنی، شیر آب و لوله و امثال‌ذلک. و مصداق این اطلاق شیر هیچ ارتباطی با دیگری ندارد. آنچه را که مفهوم شیر، از خارج حکایت می‌کند هیچ ربطی به دیگری ندارد؛ فقط لفظ «ش»، «ی»، «ر» است که در هر سهٔ اینها مشترک است ولی واقعیّت هر کدام از اینها هیچ ربطی به

دیگری ندارد و هیچ نوع اشتراکی با دیگری ندارد.

اما در مورد اشتراک معنوی مانند انسان یا اسماء اجناس، گرچه اصناف آن جنس تفاوت می‌کند، مثلاً برنج گرچه اصناف متفاوتی دارد ولی حقیقت همهٔ آنها حقیقت واحد است، خاصیّت همهٔ آنها خاصیّت واحد است، و فقط صورت صنفیّهٔ آنها تفاوت می‌کند نه صورت فصلیّه و نوعیّه. لذا اطلاق برنج به همهٔ آنها به یک نحو و به یک معنا است.

در اشتراک معنوی وجود هم آقایان معتقد هستند بر اینکه وجود یک هویّت در خارج بیشتر ندارد ولی آن هویّت، مقول به تشکیک است که در پروردگار به نحو أعلی و اشدّ است؛ ولی سنخ آن هویّت و خمیرمایه و سرمایه و مایه فرق نمی‌کند.

مانند شیرینی که آن خمیر شیرینی یکی است؛ شیرینی‌پز این خمیر را یک وقتی به نحوه شیرینی گِرد درست می‌کند، یک وقت شیرینی دانمارکی درست می‌کند، یک وقت چکسلواکی درست می‌کند، یک وقت کانادایی درست می‌کند، یک وقت از این شرینی‌های زبان درست می‌کند که بنده خیلی دوست دارم! البتّه آن شیرینی زبانی که در زمان اعلیٰ

حضرت قدر قدرت بود ؟! نه این که الآن است؛ آن شیرینی زبان سابق خیلی معروف بود.[1]

---

[1] در مسجد قائم هم که آقا جشن می‌گرفتند؛ جشن‌های خیلی مفصّل می‌گرفتند. البتّه یادم است که قبل از پانزده خرداد این جشن‌ها را می‌گرفتند و بعد از پانزده خرداد ـ به‌خاطر مسائلی ـ دیگر آن جشن‌ها را نگرفتند. جشن که می‌گرفتند یک زبان‌هایی بود ـ جای شما خالی! ـ به طول سی سانت و به عرض شاید چهار پنج سانت می‌شد. اگر یکی از آنها را می‌خوردی تا فردا سیر بودی! با شیر کاکائو! بله، خیلی عالی بود!
و ما تمام نیّت و عشقمان در طول سال این بود که جشن سوم شعبان یا نیمهٔ شعبان بشود تا از آنها بدهند. تازه آن شیرینی با شیر کاکائو را جدا می‌دادند، و یک نایلون‌هایی هم بود که در آنها یک بسته شیرینی حاج بادام می‌گذاشتند، یک بسته نُقل می‌گذاشتند، یک کارت مبارک‌باد که آیه در آن بود می‌گذاشتند، و بعد یک دانه موز هم می‌گذاشتند؛ آن‌موقع موز دانه‌ای یک تومان بود، به‌نحوی‌که در آن زمان می‌گفتند که مسجد قائم موز می‌دهد! موزی که آن‌موقع یک تومان بود واقعاً شاید به پنجاه شصت تومان یا صد تومانِ الآن می‌رسید و خلاصه این قضیّه خیلی مهم بود! و باز هم شیرینی دیگری آنجا می‌گذاشتند و به هر نفری هم یکی از اینها می‌دادند.
الآن آن کارتهای میلاد و... هستند که به خط آقا سیّدحسن میرخانی که الآن هم حیات دارند بود و بعضی از آنها هم به خط مرحوم آقای همایونی بود. یادم است که خود آقا می‌رفتند و در چاپ‌خانه می‌ایستادند و به مرحوم آقا سید محمد کتابچی سر می‌زدند که کلیشه‌اش بد نباشد، رنگش رنگ خوبی باشد، اکلیل خوبی بزنند و....
خلاصه وقت فراغت آقا، آن موقع‌ها بود که رفقا هر وقت گرسنه بودند، صبح در باز بود می‌آمدند صبحانه می‌خوردند؛ و هر کسی هم شام می‌خواست می‌آمد و نان و پنیری بود و... ولی حالا آقا از شیراز پا می‌شود تا مشهد می‌آید و آقا می‌گویند که وقت ندارم، بگویید چه‌کار دارند؟ یا می‌گویند که اگر صحبتی هست با خود شما صحبت کنند، بنده فرصت ندارم.
آن‌موقع گذشت آقا جان! آن‌موقع بود که وقت فراغت آقا بود. به‌هرصورت حالا چه بگذرد و چه نگذرد چه چیزی گیر ما می‌آید؟! ما همین هستیم که همان موقع هم بودیم و آن‌موقع هم همین که الآن هستیم بودیم. حالا به‌هرصورت هر کسی که بخواهد استفاده بکند استفاده کرده است و مسائل خیلی مهم است!

مطلب از این قرار است که خمیرمایهٔ شیرینی یکی است و نوعش یک نوع است ولی صورت صنفیّه‌اش متفاوت است و فرق می‌کند. قائلین به اشتراک معنوی وجود هم همین مطلب را می‌فرمایند و می‌گویند که خمیرمایهٔ در پروردگار متعال جلّ اسمه با خمیرمایهٔ در وجود بنده و سرکار یکی است؛ صورت صنفیّه متفاوت است ولی حقیقتش یکی است. البتّه مطلب یک قدری از این دقیق‌تر و بالاتر است، که إن‌شاءالله این مسئله برای بحث‌های بعدی می‌ماند.

اما بنا بر مسلک اصل تشکیک در وجود می‌توانیم بگوئیم که تفاوت مطلب قائلین به اشتراک معنوی وجود با قائلین به اشتراک لفظی وجود در این مسئله‌ای است که ذکر شد و مسئله صرفاً یک مسئلهٔ مفهومی نیست.

لغویّت کلمات توحیدی ائمه بنا بر اشتراک لفظی وجود

تلمیذ: قائلین به اشتراک لفظی وجود چگونه به پروردگار معرفت پیدا می‌کنند؟

استاد: آنها دیگر قائل به تعطیل هستند و

می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! هر کجا که گیر می‌کنند می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! می‌گوییم که امیرالمؤمنین علیه السّلام خطبهٔ توحیدیّه دارند! می‌گویند که ما اینها را نمی‌فهمیم!

اگر ما این خطبه‌ها را نمی‌فهمیم پس حضرت آنها را برای چه کسانی گفته است؟! مگر این حرف‌ها را برای غیر انسان‌ها زده است؟! این خطبه را حضرت در میان جمعیّت گفته‌اند و یکی از آن افراد نگفت که این حرف‌هایی که شما می‌گویید را کسی نمی‌فهمد پس برای چه دارید این‌قدر وقت ما را می‌گیرید؟!

این افراد هیچ نمی‌فهمند و ابداً متوجّه نیستند. این‌همه حضرت امیرالمؤمنین و موسی بن جعفر علیهما السّلام خطبات توحیدی دارند! توحید صدوق را بردارید و نگاه کنید ببینید که حضرت امام رضا علیه السّلام، امام جواد علیه السّلام، امام صادق علیه السّلام، امام سجاد علیه السّلام این همه خطبات توحیدی دارند! آیا یک نفر نباید به ائمه می‌گفت که یک حرفی بزنید که بقیّه هم بفهمند؟! می‌گوییم که

به چه دلیلی حضرت اینها را گفتند؟ می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! تو نمی‌فهمی و نباید هم بفهمی!

تلمیذ: حالا ما در اشتراک لفظی بحثی نداریم. در این بحث داریم که آیا مفهوم وجود متعدّد است یا واحد؟

استاد: این آقایان در اشتراک لفظی می‌گویند که وجود در مورد غیر پروردگار، همان مطلبی است که قائلین به اشتراک معنوی می‌گویند ولی در مورد پروردگار، سنخه‌اش فرق می‌کند؛ یعنی بین نحوهٔ وجود در پروردگار و غیر پروردگار تفاوت قائل شده‌اند.

حال اگر از آنها بپرسیم که آن نحوهٔ وجود در پروردگار چگونه است؟ می‌گویند که نمی‌دانیم و فقط همین‌قدر می‌دانیم که فرق می‌کند! یعنی آن برداشتی که ما از وجود در معلول داریم را نمی‌توانیم از وجود در علّت به‌دست بیاوریم. می‌گویند که ما می‌دانیم وجود در معلول، چه چیزی است و در معلول قائل به اشتراک معنوی هستیم ولی در مورد علّت نه! پس بالأخره اشتراک لفظی می‌شود.

تلمیذ: آیا ما لفظ را نمی‌فهمیم و اختلاف در

مفاهیم موجب اختلاف می‌شود؟!

استاد: مصداق آن لفظ فرق می‌کند و تا مصداق فرق نکند مفهوم فرق نمی‌کند. اشتراک لفظی اختلاف در مصداق است یعنی مصداق شیر بیابانی با شیر خوردنی دوتا است. و وقتی دو مصداق متفاوت با یک لفظ واحد شد، اشتراک لفظی می‌شود.

اشتراک معنوی این است که هم لفظ واحد است و هم مصداق؛ یعنی حقیقت مصداق، واحد است، نه‌اینکه درخارج یک واحد بیشتر نیست؛ واحدها متعیّن هستند اما حقیقتشان یکی است و همه داخل در تحتِ یک صنف یا یک نوع یا یک جنس هستند، برحسب آن چیزی که هست. بالأخره بحث ما به بحث در خارج و مصداق برمی‌گردد.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم که مولکول‌ها که عین وجود اشیاء هستند، وحدت بین موجودات را به‌وجود آورده‌اند؟

استاد: اگر مولکول، عین وجود است پس چرا آن مولکول با مولکول دیگر فرق می‌کند؟ چرا مولکول آب با مولکول آهک یا نمک فرق می‌کند؟ درحالی‌که

وجود، با هر دو هست. این به‌خاطر ماهیّت آن است؛ وجود آب یک شکل است و وجود نمک یک شکل دیگر است ولی این جداگانه بودن شکل‌های آنها، اشتراک را از بین نمی‌برد. یعنی درست است که شکل‌هایشان فرق کرده است ولی باز حقیقتشان یکی است.

این از عجائب وجود است! و این را در جای دیگر پیدا نمی‌کنید، که با وجود اینکه حقیقت یکی است ولی خودش را به هزار شکل و هزار خاصیّت در می‌آورد؛ یعنی آب یک خاصیّت دارد، نمک یک خاصیّت دارد، درحالی‌که حقیقت همه یکی است. یعنی وجود خودش را به هر تعیّنی در بیاورد یک خاصیّت از او بروز پیدا می‌کند؛ یک خاصیّتش این است که حضرت‌عالی را می‌کُشد و یک خاصیّتش این است که زنده می‌کند! اگر تب دارید و من‌باب‌مثال لیموشیرین و پرتقال و... بخورید بلند می‌شوید و می‌نشینید ولی اگر سرکه بخورید می‌میرید؛ درحالی‌که هر دو وجود هستند و حقیقت هر دو یکی است.

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد